

Research Article

A Comparative Study of the Realm of Children's Humor in the Stories "Haza al-Tanbouri and Al-Arands" by Kamel Al-Kilani and "Dev Dig Be Sir and Noush Jun Agha Beze" by Farhad Hassanzadeh

Issa Zare Darniani^{1*}, Mohammad Moradi²

Abstract

Humor in children's stories is appropriate to their world in such a way that the child imagines himself in an attractive atmosphere by reading and listening to the story. The authors also try to educate and educate children through a fun atmosphere, with a special literary method, and they make them think and strengthen the spirit of curiosity and questioning in them. If the superficial and lower layers of the child's humor in the stories are compared in a real space and appropriate to the life and needs between the two languages, it will determine the affinity of the cultures and enrich the humor in the same border and environment. Therefore, considering this important In this essay, by using content analysis, it has been tried to investigate the satirical realms of the children of T Haza Al-Tanbouri and Al-Arands by Kamel Al-Kilani, an Egyptian writer, and "Dive Dig Be Sar and Nosh Jon Agha Bozeh" by the Iranian writer Farhad Hassanzadeh, with the comparative method of the American school. . The findings of the research indicate that the realm of humor in these stories is: entertainment, didactic-educational and simple critical thinking with simple language. It is very attractive and pleasant for younger children.

Keywords: Realm of humor, Children's stories, Kamel Al-Kilani, Farhad Hassanzadeh

How to Cite: Zare Darniani I, Moradi M., A Comparative Study of the Realm of Children's Humor in the Stories "Haza al-Tanbouri and Al-Arands" by Kamel Al-Kilani and "Dev Dig Be Sir and Noush Jun Agha Beze" by Farhad Hassanzadeh, Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(75):121-142.

1. Department of Arabic Language and Literature and Faculty, Kharazmi University, Tehran, Iran

2. PhD Student in Arabic Language and Literature, Najafabad Branch, Azad University, Isfahan, Iran

بررسی تطبیقی قلمرو طنز کودک در داستان‌های «حذاء الطنبوری و العرنس» از کامل الکیلانی و «دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه» از فرهاد حسن زاده

عیسی زارع درنیانی^۱، محمد مرادی^۲

چکیده

طنز در داستان‌های کودکان، متناسب با دنیای آن‌ها است به گونه‌ای که کودک با مطالعه و شنیدن داستان، خود را در فضایی جذاب تصور می‌کند نویسنده‌ها هم سعی می‌کنند کودکان را از طریق فضای مفرح، با شیوه‌ای ادبی خاص، تربیت و آموزش دهند و آن‌ها را به اندیشیدن وادار نمایند و روحیه کنجکاوی و پرسش‌گری را در آن‌ها تقویت کنند. اگر لایه‌های سطحی و زیرین طنز کودک در داستان‌ها در یک فضای واقعی و متناسب با زندگی و نیازها بین دو زبان، مقایسه شود قرابت فرهنگ‌ها را مشخص می‌کند و باعث غنی شدن طنز در یک مرز و بوم می‌شود. از این رو با توجه به این مهم، در این جستار سعی شده است با بهره‌گیری از تحلیل محتوا، قلمروهای طنز کودک حذاء الطنبوری و العرنس از کامل الکیلانی، نویسنده مصری، و دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده نویسنده ایرانی، با روش تطبیقی مکتب آمریکایی، بررسی شود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که قلمرو طنز این داستان‌ها: سرگرم‌کنندگی، تعلیمی-آموزشی و تفکر ساده انتقادی با زبانی ساده است در این میان، داستان‌های کامل الکیلانی برای کودکان در سنین بالاتر مناسب‌تر دیده می‌شود و در مقابل داستان‌های حسن زاده به گونه‌ای خلق شده است که برای کودکان در سنین پایین‌تر، بسیار جذاب و دلنشین است.

واژگان کلیدی: قلمرو طنز، داستان‌های کودک، کامل الکیلانی، فرهاد حسن زاده

۱. گروه زبان و ادبیات عربی و هیات علمی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد، اصفهان، ایران

ایمیل: isazaredorniani@gmail.com

نویسنده مسئول: عیسی زارع درنیانی

مقدمه و بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های یک جامعه، نیروی انسانی آن جامعه می‌باشد. همه‌ی ملت‌ها همواره توجه ویژه‌ای به این امر دارند و بر این باورند که تربیت نیروی انسانی خلاق و مبتکر باید از دوران کودکی شروع شود. کودک باید بر اساس ویژگی و اصولی تربیت گردد تا خود را برای پذیرش نقش‌ها در آینده آماده کند. داستان به کودک کمک می‌کند که شخصیتش تا حد زیادی شکل بگیرد.

ادبیات کودک زمانی می‌تواند رسالت خود را مطلوب انجام دهد که هم جنبه‌ی سرگرمی داشته باشد و هم جنبه‌ی آموزشی، و این مهم زمانی که در قالب داستان، بیان شود بهتر و آسان‌تر، مفاهیم را انتقال می‌دهد. (پولادی، ۱۳۸۴: ۲۴) و به شکل‌گیری ذهنیت خلاق کودک، یاری می‌کند و با هنر طنزپردازی و لطافت بیان، کارکرد آموزشی و تربیتی دارد و کودک را شاد می‌کند و لبخند به او هدیه می‌دهد (خدابین، و دیگران، ۱۳۹۵: ۵۴؛ پدرام، ۱۳۸۳: ۱۱). بنابراین می‌توان گفت که قلمرو طنز کودک بیشتر جنبه‌ی سرگرمی و آموزشی دارد البته علاوه بر این می‌توان تفکر انتقادی را به آن اضافه نمود چون کودک با خواندن این داستان‌ها می‌تواند به صورت انتقادی، مطالبی را در ذهن خود بپروراند و با سوال‌هایی روبرو شود که بدون شک در زندگی آینده‌ی خود، موثر واقع می‌شود.

نویسندگان بسیاری در ادبیات به طنز کودک و قلمرو آن در داستان‌ها پرداخته‌اند که می‌توان از بین نویسندگان ادبیات عربی، کامل‌الکیلانی و در ادبیات فارسی، فرهاد حسن زاده می‌توان نام برد. داستان‌های متعددی در حوزه ادبیات کودک دارند. قلمرو طنز در داستان‌های دو نویسنده، ضرورت انجام پژوهش است که اگر در این زمینه، مقایسه شوند ارزش پژوهش را بیشتر می‌کند و از این رو، این پژوهش، با روش تطبیقی مکتب آمریکایی با بهره‌گیری از تحلیل محتوا به مقایسه قلمرو طنز دو اثر حذاءالطنبوری و العرنس کامل‌الکیلانی، دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده می‌پردازد که با مقایسه، وجوه اشتراک و افتراق تکنیک‌های طنز رادر داستان‌های آنها بررسی می‌کند.

سوال‌های پژوهش

-قلمرو طنز و شیوه به‌کارگیری آن در داستان‌های حذاءالطنبوری و العرنس از کامل‌الکیلانی، و دیو دیگ به سر، نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده چگونه است؟

- وجوه اشتراک و افتراق قلمرو طنز کودک در داستان‌های حذاء الطنبوری و العرنس از کامل‌الکیلانی، و دیو دیگ به سر، نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده چیست؟

روش پژوهش

روش این پژوهش، روش تطبیقی مکتب آمریکایی است و بر خود متن، تاکید دارد نه بر اساس تأثیر و تأثر رایج در مکتب فرانسوی، این‌گونه که با بهره‌گیری از تحلیل محتوا، قلمرو طنز در داستان‌های (حذاء الطنبوری و العرنس) از کامل‌الکیلانی و داستان‌های (دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه) از فرهاد حسن زاده، مقایسه شده و وجوه اشتراک و افتراق داستان‌های دو نویسنده با ذکر شواهد، مورد توصیف و تحلیل قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش

- راضیه علی احمد (۱۳۹۴). پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «کارکرد طنز در داستان‌های کودکانه عربی (گروه سنی ب و ج)»، نویسنده با تکیه بر روش تحلیلی - توصیفی، داستان‌های کودکانه عربی را در حوزه مضمون و عناصر داستانی مورد بررسی قرار می‌دهد. و به این نتیجه می‌رسد که ادبیات کودک با هر تعریفی که از آن ارائه می‌شود دو هدف اصلی آموزشی و سرگرم‌کنندگی دارد. توجه بیش از حد به جنبه صرف آموزشی آن را از هدف دیگر دور می‌سازد از سوی دیگر، آموزش مستقیم کودک خسته‌کننده است و سبب بی‌علاقگی وی به مطالعه می‌شود.

- نعمت اله ایران زاده (۱۳۹۱). مقاله‌ای با عنوان «بررسی شگردهای طنز پردازی در شعر کودک و نوجوان دهه ۸۰» نویسنده با تکیه بر روش تحلیلی - توصیفی، خاطرنشان می‌کند که در شعر کودک و نوجوان استفاده از طنز و شگردهای خاص آن هنوز جایگاه محکمی ندارد و شاعران به این امر، توجه شایسته‌ای نشان نداده‌اند و نتیجه این می‌شود که اشعار طنز آمیز کودک و نوجوان به لحاظ مضمون و موضوع نیز چندان گسترده نیستند و از مضامین محدودی مثل بازی، شیطننت و سرگرمی، مضامین تربیتی و آموزشی خانواده و مضامین اجتماعی استفاده شده است.

- بتول زارعی جلال آبادی (۱۳۹۳). پایان‌نامه کارشناسی ارشد، با عنوان «شیوه‌های طنزپردازی در آثار هوشنگ مرادی کرمانی و فرهاد حسن زاده و شهرام شفیعی». این نویسنده پس از شناسایی شیوه‌های طنزپردازی با استفاده از روش اسنادی و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای آثار، طنز سه نویسنده را مورد بررسی قرار داده است و تفاوت بین نویسندگان را در قالب و شیوه بیان آن‌ها ذکر نموده است بدین گونه که فرهاد حسن زاده از قالب گزارش‌گیری و هوشنگ

مرادی کرمانی و شهرام شفيعی از قالب داستان بهره جسته‌اند و این که شیوه بیان طنز در اثر هوشنگ مرادی کرمانی، تاثیرگذارتر و قوی‌تر است.

- زهرا حمزه نژاد (۱۳۹۴). پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی تطبیقی مولفه‌های ادبیات کودک در داستان‌های کامل‌الکیلانی و مهدی آذر یزدی»، این پژوهش، به بررسی مؤلفه‌های ادبیات کودک در آثار داستانی دو نویسنده در گروه سنی «ج» یا روش توصیفی-تحلیلی، می‌پردازد، و یافته‌های این پژوهش، حاکی از این است که شیوه‌های بیان وقایع داستان در میان دو نویسنده، متفاوت است اما شباهت‌های داستان‌های دو نویسنده، در درونمایه‌های تربیتی، اخلاقی و آموزشی است.

پژوهش‌هایی که تا کنون انجام شده به بررسی آثار کامل‌الکیلانی و یا فرهاد حسن زاده به صورت جداگانه پرداخته است اما پژوهش حاضر، به تحلیل محتوایی تکنیک‌های طنز کودک در داستان‌های دو نویسنده با روش تطبیقی مکتب آمریکایی و بیان وجوه اشتراک و افتراق می‌پردازد که در این زمینه پژوهشی صورت نگرفته است.

مبانی پژوهش

ادبیات طنز، نوعی آثار ادبی است که اشتباهات انسان، فسادهای اجتماعی و سیاسی و یا اندیشه‌های فلسفی را به گونه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد (اصلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰) طنز کودک، با توجه به ویژگی‌های روانی و رشد کودک ایجاد می‌شود و متناسب با مخاطب آن، شامل مشخصه‌هایی است. (عطاردی، ۱۴۰۱: ۱۰۰) و همچنین شامل هر نوع درونمایه‌ای است که باعث هیجان و خنده در کودکان می‌شود (رضایی، بایندر و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۲۷) از جنبه‌های طنز، قلمرو طنز است که در فضای واقعی و یا خیالی متناسب با زندگی می‌باشد سه رویکرد سرگرمی، تعلیمی - آموزشی و تفکر انتقادی را شامل می‌شود مطالعه و بررسی آثار کامل‌الکیلانی و فرهاد حسن زاده نشان می‌دهد این سه قلمرو در داستانهای مذکور دو نویسنده وجود دارد.

کامل‌الکیلانی

کامل‌الکیلانی در سال ۱۸۹۷ در قاهره مصر متولد شد. پدر وی مالک کتابخانه علوم و معارف بوده است. ایشان بیش از صد داستان نوشته است اولین داستانشان «السندباد البحري» در سال ۱۹۲۷ و آخرین آن، «نعجه الجبل» می‌باشد. قصه‌های کودکانه کامل‌الکیلانی شامل موضوعات شرقی

و غربی است. وی اولین فردی است که به زبان عربی در عصر حاضر برای کودکان داستان نوشت (عبدالله، ۲۰۰۱: ۱۸۸؛ دیاب، ۱۹۹۵: ۱۳۳). کامل‌الکیلانی از بزرگترین راویان ادبیات کودک در زبان عربی است داستان‌های وی باعث غنی شدن کتابخانه‌های عربی در این زمینه شده است. وی به آسان کردن بعضی از کتاب‌های عربی برای نوجوانان و کودکان توجه نموده است (المقالح، ۱۹۸۶: ۱۸-۱۹). کامل‌الکیلانی، پیشگام و پدر دینی کودکان در جهان عرب، محسوب می‌شود. وی، به نگارش داستان به زبان عربی ساده و فصیح اقدام کرد، تا زبان عربی برای کودکان عرب، دوست داشتنی نمایان شود. شیوه او در داستان، ساده، روان و پر تکرار و برای کودکان به نگارش درآمده است (یزدانی، ۱۳۹۸: ۲).

خلاصه داستان حذاء الطنبوری^۱

طننبوری یک تاجر بسیار خسیس و مشهور در شهر بود وی یک کفش داشت که سال‌های متمادی از آن استفاده می‌کرد و خساست او باعث شده بود که وی از خرید یک کفش دیگر امتناع کند. روزی طننبوری به حمام شهر رفت یک کفش نو در آنجا بود و گمان کرد که حمامی شهر، دلش برای وی سوخته و کفش را برای او خریده است. آن کفش را پوشید، کفش پوشیده شده برای حاکم شهر بود، حاکم شهر این موضوع را فهمید و طننبوری را جریمه کرد. طننبوری تصمیم گرفت کفش‌های خود را نابود کند بنابراین آن را به دریا انداخت صیادان آن کفش را پیدا کردند و به درب منزل وی آوردند از آنجا که طننبوری خانه نبود آن را به داخل خانه انداختند، کفش‌ها به شیشه‌های عطر و ادکلن برخورد می‌کند و در اینجا هم طننبوری ضرر فراوانی کرد. بعد از این، دوباره تصمیم گرفت که کفشها را معدوم سازد. شروع به حفر گودال کرد که کفش‌ها را به داخل آن بیاندازد همسایه‌ها گمان کردند که وی قصد دزدی از خانه اشان را دارد، بنابراین سراغ حاکم شهر رفتند و از او شکایت کردند در اینجا طننبوری دوباره جریمه شد و در مرحله‌ای دیگر، کفش‌ها را بر پشت بام انداخت، روزی سگی از پشت بام می‌گذشت، کفش‌ها را دید و به دهان گرفت و در حالی که می‌رفت کفش‌ها از دهانش افتاد و بر سر یک نفر برخورد کرد و سر

۱. حذاء الطنبوری معادل فارسی آن «کفش‌های میرزا نوروز» است که نام فیلمی کمدی ایرانی به نویسندگی داریوش فرهنگ و کارگردانی محمد متوسلانی می‌باشد. داستان به این قرار است که میرزا نوروز عطاری است که کفش‌های کهنه و وصله کرده دارد و حاضر نیست آن را دور بیندازد و این امر باعث می‌شود که خانواده و مردم او را مسخره کنند تا اینکه در نهایت راضی می‌شود که کفش نو بخرد اما هر جا که کفشش را می‌اندازد در درسی می‌شود. (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۱-۵۰) با مقایسه این داستان با «حذاء الطنبوری» دقیقاً شباهت‌هایی بین دو داستان عربی و فارسی است اما اینکه داستان «کفش‌های میرزا نوروز از «حذاء الطنبوری» تأثیر پذیرفته باشد مستندات وجود ندارد.

وی شکست، آن مرد شکایت طننبوری را کرد و باز هم جریمه شد. کار به جایی رسید که طننبوری فقیر شد و انواع لقب های نادرست را به کفش خود نسبت داد. شبی کفش ها به خواب طننبوری آمدند و از طننبوری به خاطر این که بعد از خدمات چند ساله، وی را رها کرده، گلایه کردند. طننبوری به کفش هایش قول داد که خساست خود را کنار بگذارد. در انتهای داستان طننبوری از حاکم شهر می خواهد که نامه ای بنویسد که دیگر وی با این کفش هایش نسبتی ندارد و آن نامه را به تمام بلاد و سرزمین ها ابلاغ کند. در نهایت موضوع به خوبی و خوشی تمام می شود و حاکم هم تمام اموال از دست داده طننبوری را به وی باز می گرداند.

خلاصه داستان العرنس

داستان یک خیاط است. روزی یک پیرمرد گوژپشت به درب مغازه وی آمد و خیاط هم وی را به خانه دعوت کرد هنگام خوردن شام، ناگهان یک ماهی در گلولی وی گیر افتاد و او خفه شد. خیاط و همسرش از ترس اینکه مبادا به خاطر کشتن این پیرمرد به زندان بیفتند وی را شبانه و از ترس به درب خانه طبیب شهر بردند و جنازه پیرمرد را بر دیوار خانه طبیب تکیه دادند و برگشتند طبیب جهت درمان پیرمرد آمد و چون هوا تاریک بود پایش به پیرمرد برخورد کرد و پیرمرد افتاد و طبیب گمان کرد که وی آن را کشته باشد، از ترس، آن را به پشت بام خانه تاجر برد. آن شب تاجر عروسی دعوت بود بعد از برگشتن از عروسی، دید یک نفر پشت بام خانه اش ایستاده است و فکر کرد دزدی است که می خواهد از اموال وی دزدی کند با عصایش به او زد و پیرمرد افتاد و تاجر گمان کرد که وی او را کشته است بنابراین از ترس جان خود جنازه پیرمرد را به محلی برد که هر روز صبح، شخصی برای خواندن نماز صبح به مسجد می رفت، این شخص هنگامی که برای گفتن اذان صبح به مسجد رفت با آن پیرمرد گوژپشت برخورد کرد و احساس کرد که او می خواهد وی را بکشد بنابراین بر روی جنازه می افتد و با او درگیر می شود، اندکی بعد پاسبان شب از راه می رسد و آن را می بیند که بر روی جنازه پیرمردی افتاده است که جان ندارد، و گمان می کند که موزن این پیرمرد را کشته است. بنابراین وی را دستگیر می کنند و نزد حاکم برده و حاکم او را قاتل پیرمرد تشخیص داد. هنگام اجرای حکم اعدام موزن، همه مردم جمع شدند، وقتی که ریسمان، بر گردن موزن انداختند یکباره از داخل جمعیت، تاجر بلند شد فریاد زد قاتل من هستم و همچنین طبیب و خیاط از بین جمعیت بلند شده و هریک فریاد می زدند من قاتل هستم. حاکم شهر یک وزیر بسیار دانا داشت، تمام موضوع و شرح حال این داستان

را می‌پرسد و متوجه می‌شود که این پیرمرد گوژپشت زنده است و مشتی بر پشت کمر پیرمرد می‌زند و ماهی از دهانش بیرون می‌آید و پیرمرد زنده می‌ماند.

فرهاد حسن‌زاده

فرهاد حسن زاده، فروردین ماه ۱۳۴۱ در آبادان به دنیا آمد نویسنده‌ای را از دوران نوجوانی با نگارش نمایشنامه و داستان کوتاه شروع کرد. جنگ تحمیلی و زندگی در شرایط دشوار جنگ زندگی مدتی حسن زاده را از نوشتن به شکل جدی بازداشت، هر چند فرهاد حسن زاده همواره به فعالیت‌های هنری ادامه داد و به هنرهایی مکانند عکاسی و نقاشی، خطاطی، فیلمنامه نویسی و موسیقی می‌پرداخت. اما در اواخر دهه ۶۰، فرهاد حسن زاده با نوشتن چند داستان و شعر به شکل حرفه‌ای پا به عرصه‌ی دنیای نویسندگی کتاب برای کودکان و نوجوانان نهاد. اولین کتاب فرهاد حسن زاده «ماجرای روباه و زنبور» نام دارد که در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید فرهاد حسن زاده در سال ۱۳۷۲ به قصد برداشتن گام‌های بلندتر و ارتباط موثرتر در زمینه ادبیات کودک و نوجوان از شیراز به تهران سفر کرد. آثار فرهاد حسن زاده بسیار متنوع هستند و برای تمام گروه‌های سنی کتاب نوشته است و در گونه‌های مختلف ادبی مثل رمان، داستان کوتاه، شعر، داستان تصویری، بازآفرینی متون کهن، زندگینامه و طنز دست به تالیف زد و تاکنون نزدیک به صد اثر از او به چاپ رسیده است. وی در عرصه جهانی به دریافت لوح سپاس جایزه «هانس کریستین اندرسن» در سال ۲۰۱۸ و همچنین دریافت دیپلم افتخار برای کتاب «زیبا صدایم کن» از سوی IBBY اشاره کرد فرهاد حسن زاده تاکنون سه بار نامزد دریافت جایزه «آستریت لیندگرن» شد که یکی از معتبرترین جایزه‌های ادبیات کودک جهان است. برخی از کتاب‌های وی به زبانهای انگلیسی، چینی، مالای، ترکی استانبولی و کردی ترجمه شده و برخی در حال ترجمه شدن به زبان‌های عربی و دیگر زبان‌ها است. (قاسمی پور، ۱۳۹۸: ۱)

خلاصه داستان دیو دیگ به سر

این داستان با یک بز و چهل بره و دلاور و سمندر داستان شروع می‌شود. داخل یک روستا، چوپانی زندگی می‌کرد که سمندر نام داشت، چوپان، گله را برای چرا به بیابان می‌برد، این چوپان یک بز خیلی بازیگوش و چهل بره داشت. روزی از روزها دلاور قصه ما با پدر خود «سمندر» به صحرا رفت بز خیلی بازیگوشی می‌کرد، همین بازیگوشی داستانی به وجود آورد که تمام روستا را به هم ریخت. بزیزک از گله گوسفندان عقب افتاد و در مسیری که به خانه می‌آمد به چشمه

ای رسید که زنان روستا می‌خواستند دیگی که داخل آن آش پخته بودند را بشویند، بزبک سر در دیگ کرد و چون شاخ‌های بلندی داشت سرش توی این دیگ گیر افتاد و شبیه یک دیو شد و زنان روستا چون از دیو می‌ترسیدند، فکر کردند دیو است و پا به فرار گذاشتند. بزبک دیگ به سر شبیه به دیو شده بود که به آن دیو دیگ به سر می‌گفتند خلاصه اینکه بزبک شیطان وارد شهر شد و همه‌ی مغازه‌ها و بقالی‌ها و دکان‌ها را به هم ریخت و همه قصد کشتن او را کردند و در نهایت دلاور متوجه شد که او دیو نیست بلکه بزبک خودشان است که با صدای نی لبک، آن را به طرف خود آورد و توانست آن را نجات دهد و همه چیز به خیر و حوشی تمام شد.

خلاصه داستان نوش جون آقا بزه

داستان از این قرار است که آقا برزو با بزبک از روستا به شهر مهاجرت می‌کند و همسایه‌ای داشت که پسر او برای عید یک سبزه کاشته بود تا آن را سر سفره‌ی هفت سین قرار دهد. پسر بچه از حیاط خانه بیرون می‌رود و فراموش می‌کند که درب حیاط خانه را ببندد بز آقا برزو وارد حیاط می‌شود و سبزه‌ی عید این پسر بچه را می‌خورد، در ادامه، پسر بچه به خانه آقا برزو می‌رود تا مشکلش را با آنها حل کند، همسر آقا برزو، خانم خوش اخلاقی بود و به جای آن سبزه، یک سبزه‌ی قشنگ‌تر به پسر بچه می‌دهد و آن پسر بچه خوشحال و خندان به سمت خانه باز می‌گردد و به خودش قول می‌دهد که دیگر فراموش نکند درب حیاط خانه را نبندد. و در راه با خودش می‌گوید این سبزه از سبزه خودمان بهتر است و نوش جونت آقا بزه، سبزه‌ای را که خوردی.

قلمرو طنز کودک در آثار کامل کیلانی و فرهاد حسن زاده

هدف اصلی طنز، نقد و اصلاح جامعه و افراد است و شوخی فقط به عنوان یک ابزار محسوب می‌شود آگاهی افراد یا جامعه به عیب‌ها و فسادها، از بین بردن رذایل اخلاقی، رشد فضیلت‌ها و به طور کلی، تزکیه و اصلاح جامعه و به تکامل رساندن آن است (باقریان، ۱۳۸۷: ۲؛ زارعی، ۱۳۹۳: ۱۲). اما آنچه برای کودکان در اولویت است خنده می‌باشد بنابراین در تولید درون‌مایه طنز برای کودک، خنداندن در رتبه‌ی نخست خواهد بود از این رو این درون‌مایه‌ها، پتانسیل‌های زیادی برای اهداف بعدی مانند آموزش مهارت‌های آموزشی، اخلاقی و تربیتی دارند (رضائی بایندر و دیگران، ۱۳۱۰: ۴۰۰ و همچنین از آنجا که طنز بیشتر، با انتقاد و اعتراض همراه است موضوع‌ها در حیطه مسائلی است که ابعاد انتقادی دارند و بیان ناهنجاری‌ها و مسائل

موجود، هنگامی که با خنده تامل برانگیز، باشد نه تنها خواننده را نسبت به مسائل، ناامید نمی‌کند بلکه او را به‌اندیشیدن درباره چرایی آن روبرو می‌کند (قاسمی پور، ۱۳۹۲: ۱۳۰).

رویکرد سرگرمی

شوخی و سرگرمی از جمله عوامل پویایی و خنده در ادبیات برای خواننده محسوب می‌شوند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۴۱). اگر طنز بخواهد باعث جلب توجه کودک شود باید با چاشنی ذهنی، ماهیت سرگرمی و شادی داشته باشد. اگر برای بزرگسالان، طنز برای اعتراض، انتقاد و اصلاح است برای کودکان کار اصلی طنز، سرگرمی، تفریح و بازی است. بنابراین هر نوع رویکرد آموزشی – تربیتی باید مطابق با تحول شناختی کودکان باشد همان‌گونه که کامل‌الکیلانی در داستان حذاء الطنبوری، پیام خساست طنبوری را با حکایت دوستی و تعلق وی با کفشش را بیان می‌کند که سال‌های متمادی با او همراه است و به دلیل خساست، حاضر به تعویض آن نیست و زبازد عام و خاص شده است طوری که ایشان را با کفشش می‌شناسند و هر کفش پاره و مندرس را به او نسبت می‌دهند همین امر و حوادثی که برای جدا شدن از کفش اتفاق می‌افتد باعث سرگرمی و خنده دار بودن داستان به ویژه برای کودکان می‌شود:

«كما رایت حذاءً و انساناً اصطحباً زَمناً طويلاً فأصبح كِلَاهُما يَنْسَبُ الي صاحبه وَ لَا يُعْرِفُ إِلَّا بِهِ. لقد اصطحب هذان البطلان - أَعْنَى: الطنبوري وَ حذاءهُ - سَبْعَ سنواتٍ كامِلةً، لمْ به يفترقا - فِي أَثْنَائِهَا - يوماً واجداً، إِلَّا فِي سَاعَاتِ النَّوْمِ.... كَانَا لَطِينِيَّيْنِ يُحِبُّ الماَلِحَبَّاءَ عَظِيماً وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ شَيْئاً إِلَّا اضْطَرَّ إِلَى ذَلِكَ أَشَدَّ الاضْطَرَّارِ، حَتَّى ذَاعَ صَيِّتُهُ فِي الْبُخْلِ وَعَرَفَ أَمْرُهُ كُلُّ مَنْ فِي بَغْدَادَ... مَا زَالَ يَدْفَعُهُ الْحِرْصُ وَالْبُخْلُ إِلَى تَرْفِيعِ حِذَائِهِ» (کامل‌الکیلانی، ۱۳۹۸: ۶-۷)

همان‌طور که دیدید یک کفش و یک انسان، زمان طولانی با یکدیگر دوست بودند و هر یک از آنها به دوستش نسبت داده می‌شدو بدون آن شناخته نمی‌شد، این دو قهرمان – منظورم طنبوری و کفش‌هایش است هفت سال کامل با هم دوست بودند، در طی آن یک روز هم از یکدیگر جدا نشدند مگر در ساعت‌های خواب.... همان‌گونه که طنبوری، خیلی مال دوست بود و چیزی از آن را نمی‌بخشید مگر این که واقعا مجبور می‌شد تا اینکه آوازه‌اش در خساست پیچید و هرکس در بغداد بود او را می‌شناخت... همیشه طمع و خساست او را مجبور به وصله کردن کفش‌هایش کرد. و همچنین کامل‌الکیلانی جهت نهادینه کردن آداب طعام و عجله نمودن در غذا خوردن در ذهن کودک، داستان‌گوژپشت را بیان می‌کند اینکه بی‌خیالی و شادبودنش همراه با شکل ظاهریش باعث

توجه و جذب مخاطب به ویژه کودکان می شود و خنده و سرگرمی را برای کودک دوچندان می کند آن زمان که ماهی در گلپیش گیر کرده بود و در حالت خفگی، بی هوش شده بود:

«و فی ذات یوم کان زقروق الحیاط جالساً فی دکانه یحیطُ بعضَ الثیابِ، فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ أَحَدَبُ أَى: فی ظَهرِه جُزءٌ خارجٌ کَسَنامَ الجَمَلِ وَ اسْمُهُ: العَرْنَدَسُ. وَ کَانَ ذَلِکَ الْأَحَدَبُ (أَی: الرَّجُلُ الَّذِی ارْتَفَعَ عَظَمَ ظَهرِه) مُبْتَهِجاً راضِياً بِعِیشَتِهِ علی فَرِهِ، فَجَلَسَ قَرِیباً مِنْ دُکَّانِ زَقْرُوقِ الْحِیَاطِ وَ ظَلَّ یُعَنِّی، فَأَبْتَهَجَ الْحِیَاطُ بِغَنَائِهِ وَ طَلَبَ مِنْهُ أَنْ یَصْحَبَهُ إلی بَیتِهِ، لِیُدْخِلَ السُّرُورَ عَلَیهِ وَ عَلَی زَوْجَتِهِ الْعَزِیزَةِ وَ کَانَ الْعَرْنَدَسُ یَقْصُصُ عَلَیْهُمَا فِیْأَنَاءَ الْأَکْلِ قِصَصاً فُکَاهِیَّةً مُشَوِّقَةً (أَی: یَسْتَأْفِلُ لَهَا مِنْ یَسْمَعُهَا) وَ یَأْکُلُ فی شَرَّةٍ عَجِیبٍ أَعْنِی: یُقْبَلُ علی الطَّعامِ وَ یَلْتَمِهُ بِکَثَرَةٍ یَتَعَجَّبُ مِنْهَا مَنْ یَرَاهَا، وَ کَانَ یَقْدِفُ بِالسَّمِکِ فی جَوْفِهِ.....» (کامل الکیلانی، ۱۳۹۸: ۵-۶)

روزی زقروق خیاط که لباس می دوخت در مغازه خود نشسته بود، مردی گوپشت از آنجا می گذشت - گوپشت کسی است که در پشتش یک شی خارجی مثل کوهان شتر وجود دارد که نامش عرندس بود، و آن مرد گوپشت، (یعنی مردی که استخوان پشتش بلند شده بود)، از زندگی فقیرانه اش خوشحال و راضی بود. نزدیک مغازه زقروق خیاط نشست و شروع به آواز خواندن کرد. خیاط از آواز او خوشش آمد و از او خواست که همراه او به خانه برود تا همسر عزیزش را خوشحال کند عرندس در حین غذا خوردن، داستان های شگفت انگیز طنزآمیز و شادی آور را برای آنها تعریف می کرد و با حرص و ولع غذا می خورد و در حالی که حرف می زد ماهی را به دهانش می انداخت حرص و ولع، ترس را از یاد او برده بود و ماهی کوچکی در گلپیش گیر کرد....

فرهاد حسن زاده هم از طریق داستان پردازی حیوانات بازیگوشی به مانند بزبک و برای انتقال پیام به مخاطب خود یعنی کودکان، باعث سرگرمی و خنده نمودن می شود به عنوان مثال، در داستان دیو دیگ به سر، بزبک، شیطنت های بسیار می نمود تا اینکه با سر در دیگ نمودن و شبیه دیو شدن و فرار زنان و مغازه داران از این شکل و شمایل، خنده و سرگرمی کودکان را دو چندان کند:

«توی کوچه های روستا هرکس بزبک را می دید وحشت می کرد و مثل موش توی سوراخ قایم می شدو ...مردم این روستا خیلی ساده بودند، خیلی هم ترسو، تا بود و نبود از دیو شاخ به سر و دیو کله گنده و دیوهای جور واجور می ترسیدند... صدایش که توی دیگ می پیچید، عجیب و ترسناک می شود، یکی از زن ها که در آن نزدیکی بود، محکم پشت دستش کوبید و گفت: خدا مرگم بده دیو..... دیو کله سیاه اومده و پا گذاشت به فرار». (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲).

و همچنین فرهاد حسن زاده در داستان نوش جان آقا بزه، تصویرسازی می‌کند این‌گونه که بزی وارد خانه همسایه می‌شود و غیر منتظره سبزه عید را می‌خورد و فرار می‌کند برای مخاطب که کودکان می‌باشد خنده آور می‌شود و سرگرمی ایجاد می‌کند:

«ولی نمیدانم که چطور شد که حواسم پرت شد و بعد چی شد؟ چیز شد بز همسایه مان که همیشه توی کوچه جلوی در ولو بود آمد توی حیاط ما بی تربیت نه سلامی نه علیکی، نه اجازه ای، بی سر و صدا یک راسا رفت سراغ سبزه خوشکل من که جلوی ایوان بود ... بعد بقیه اش را خودتان حدس بزنید. شما که حواستان جمع است. من خیلی ناراحت شدم، شما بودید ناراحت نمی‌شدید؟ دویدم دنبالش که بگیرمش اما او که خیلی تیز و بز بود، فرار کرد. من بدو، بز بدو، من بدو، بز بدو، آخرش دستم بهش نرسید.....» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۵-۶)

تصویرسازی شکلی و قریب به فهم برای کودک که باعث خنده و سرگرمی می‌شود در داستان‌های هر دو نویسنده یافت می‌شود تفاوت در نوع جذب و سرگرمی با توجه به ذائقه فرهنگ هر کشور می‌باشد که در داستان‌های کامل‌الکیلانی از یک طرف سماجت، خساست و بدشانسی باعث سرگرمی کودک می‌باشد و از طرف دیگر عدم مسئولیت‌پذیری و گریز از دردسر اما در داستان‌های فرهاد حسن زاده، شیطنت‌های حیوان‌بازیگوش بزرگ که دردسرهای شیرین ایجاد کرده بود باعث نشستن خنده بر لب‌های کودک و سرگرمی او می‌شود و هر دو سعی می‌کنند به شیوه و زبانی ساده با درنظر گرفتن ذائقه فرهنگی، پیام خود را با داستانی خنده‌آور برای کودک بیان کنند.

رویکرد تعلیمی - آموزشی

ادبیات تعلیمی ادبیاتی است که موضوع آن، تهذیب، تزکیه و تربیت است و هدف آن این است که انسان از لحاظ فردی و اجتماعی، نیک‌منش شود و به خصلت‌های پسندیده و مکارم اخلاقی آراسته گردد (محمدی، ۱۳۵۲: ۲۴). و همچنین رویکرد تعلیمی می‌تواند نکته‌ای اخلاقی و بهداشتی و باشد. اما مباحثی که می‌تواند برای آموزش به کودکان ارائه شوند بسیار زیاد است از جمله مهمترین آنها، آموزش اخلاق و تفکر (تفکر انتقادی) است و انتقال آنها بهره‌گیری از طنز، امکان دارد و نویسنده در این خصوص، سعی می‌کند مخاطب را تشویق و یا منع کند (جلالی، ۱۳۹۳: ۲۶). در جنبه تعلیمی بودن طنز کودک، اصول مقدماتی، ارتباطات اجتماعی و اخلاق‌های پسندیده، انتقال می‌یابند همان‌گونه که کامل‌الکیلانی در داستان حذاء الطنبوری می‌خواهد به کودکان و خوانندگان، موضوعات اخلاقی - تربیتی متنوعی را گوشزد کند آن زمان که طنبوری

شیشه‌های طلائی را می‌خرد و قواعد و قوانین خرید و فروش را رعایت نمی‌کند و با مکر و حيله آنها را به دست می‌آورد:

«ذَهَبَ الطَّنْبُورِيُّ إِلَى سَوَاقِ الزَّجَاجِ، فَاشْتَرَى طَائِفَةً كَبِيرَةً مِنَ الزَّجَاجِ الْمَذْهَبِ جَاءَ بِهَا تَاجِرٌ مِنْ مَدِينَةِ حَلَبٍ وَ أَدْرَكَ الطَّنْبُورِيُّ بِذَكَائِهِ حَاجَةَ التَّاجِرِ الْغَرِيبِ إِلَى الْمَالِ، وَافْتَقَرَهُ إِلَى بَيْعِهَا، فَانْتَهَزَ تِلْكَ الْفُرْصَةَ، فَاشْتَرَاهَا مِنْهُ بِالْخَمْسِ الْأَثْمَانِ...» (کامل‌الکیلانی، ۱۳۹۸: ۱۰)

طنبوری به بازار شیشه رفت تعداد زیادی شیشه‌های طلائی را که تاجر آن را از شهر حلب آورده بود خرید. طنبوری با زیرکی، به نیاز بازرگان غریبه به پول و مجبور به فروش آنها پی برد و آن فرصت را غنیمت شمرد و و آنها را با کمترین قیمت از او خرید.

زمانی که صیاد کفش‌های طنبوری را در دریا پیدا می‌کند و آنها را از دیوار به درون خانه پرتاب می‌کند و به آن شیشه‌های طلائی برخورد می‌کند و شیشه‌ها می‌شکند که اشاره دارد به ضرب المثل «باد آورده را باد می‌برد» همچنین در این داستان به کودک فهمانده می‌شود که انسان نمی‌تواند به دیگران ظلم کند و از نتیجه و جزای آن فرار کند:

«ثُمَّ حَمَلَ الصَّيَّادُ الْحِذَاءَ حَتَّى وَصَلَ إِلَى بَيْتِ الطَّنْبُورِيِّ... فَرَأَى نَافِذَةً صَغِيرَةً مَفْتُوحَةً فِي بَيْتِ الطَّنْبُورِيِّ، فَخَطِرَ لِلصَّيَّادِ يَقْذِفُ بِالْحِذَاءِ مِنَ نَافِذَةِ الدَّارِ... حَتَّى سَقَطَ الْحِذَاءُ بِثِقَلِهِ عَلَى الرَّفِّ الَّذِي وَضَعَ الطَّنْبُورِيُّ فَوْقَهُ الزَّجَاجَ الْمَذْهَبَ فَحَطَّمَهُ...» (کامل‌الکیلانی، ۱۳۹۸: ۱۱).

ماهی‌گیر کفش‌ها را برداشت تا اینکه به خانه طنبوری رسید... پنجره کوچک و بازی را در خانه طنبوری دید به ذهن ماهیگیر رسید که کفشها را از آن پرت کند... تا اینکه کفش سنگین روی طاقچه ای که طنبوری روی آن شیشه‌های طلائی را گذاشته بود افتاد و آن را شکست مخاطب این داستان به خوبی با مفهوم خساست، آشنا می‌شود و معنی و مفهوم ضرب المثل «آب از دستش نمی‌چکد» را می‌فهمد و نتیجه خسیس بودن را متوجه می‌شود:

«كَانَ الطَّنْبُورِيُّ يُحِبُّ الْمَالَ حُبًّا عَظِيمًا وَلَا يُفِقُّ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا اضْطُرَّ إِلَى ذَلِكَ أَشَدَّ اضْطِرَارٍ، حَتَّى ذَاغَ صَيْتُهُ فِي الْبُخْلِ وَعَرَفَ أَمْرَهُ كُلُّ مَنْ فِي بَغْدَادَ.. مَا زَالَ يَدْفَعُهُ الْحَرِصُ وَالْبُخْلُ إِلَى تَرْقِيعِ حِذَائِهِ.. وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ لَيْسَ لِي فِي هَذَا الْبَلَاءِ كُلُّهُ يَدٌ... وَأَرَادَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - أَنْ يُطَهِّرَكَ بِهِ مِنْ ذُنُوبِكَ... وَتَكْفَى عَنْ جِرْصِكَ عَلَى جَمْعِ الْمَالِ وَقَفْتُ عَلَيْهَا حِيَاثُكَ كُلُّهَا...» (الکیلانی، ۱۳۹۸: ۷).

طنبوری، خیلی مال دوست بود و چیزی از آن را نمی‌بخشید مگر این که واقعا مجبور می‌شد تا اینکه آوازه‌اش در خساست پیچید و هرکس در بغداد بود او را می‌شناخت... همیشه طمع و خساست او را مجبور به وصله کردن کفش‌هایش کرد... خدا می‌داند که در این بدبختی‌ها من

مقصر نبودم.. و خداوند پاک و منزّه خواست تا بدان وسیله تو را از گناهت پاک کند... و از حرص و طمع در جمع کردن ثروتی که همه زندگیاات را در راه جمع کردن آن صرف کردی، صرف‌نظر کنی...

فرهنگ بخشش، وفای به عهد، کمک و جوانمردی و ایثار را به کودک ما تعلیم و آموزش می‌دهد: «فَاشْتَدَّ عَجْبُ الْخَلِيفَةِ مِمَّا سَمِعَ. وَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ أَمْثَالِ ثَرْوَتِهِ الْمَفْقُودَةِ... وَقَدَوْنِي «الطَّنْبُورِيُّ بِعَهْدِهِ الَّذِي أَخَذَهُ عَلَى نَفْسِهِ فِي الْمَنَامِ، وَأَصْبَحَ مَثَالاً نَادِراً لِلْإِحْسَانِ وَالْكَرَمِ وَالتَّجْدَةِ وَالْمَرْوَةِ وَالْإِيثارِ» (الکیلانی، ۱۳۹۸: ۱۲).

خلیفه از شنیدن آن خیلی متعجب شد و دستور داد که ده برابر ثروت از دست رفته اش را به او بدهند... طنبوری به قولی که در خواب از خودش گرفته بود وفا کرد و در نیکی، بخشش، کمک، جوانمردی و ایثار یک ضرب‌المثل کمیاب شد.

کامل‌الکیلانی در داستان دیگر خود به نام العرنس به کودک که مخاطب اصلی داستان است مطالب اخلاقی - تربیتی از جمله صداقت، شجاعت و جوانمردی و گفتن حق و حقیقت، ضایع نکردن حق و حقوق دیگران برای کسب راحتی و رهایی از مشکلات خود، عدالت محوری در قضاوت را آموزش می‌دهد. کودک با خواندن این داستان، مفهوم «النَّجَاةُ فِي الصَّدَقِ» را به خوبی درک می‌کند و می‌آموزد جز راست نباید گفت:

«وَمَا كَادَ الْجَلَادُ يَضَعُ الْحَبْلَ فِي عُنُقِ التَّاجِرِ وَبِهِمْ بِصُلْبِهِ، حَتَّى أَسْرَعَ إِلَيْهِ الطَّبِيبُ وَقَدْ أَبَى عَلَيْهِ ضَمِيرُهُ أَنْ يُؤْخَذَ التَّاجِرُ بِذَنْبِهِ، فَصَاحَ فِي الْجَلَادِ: حِذَارَ أَنْ تَقْتُلَ التَّاجِرَ، فَهُوَ بَرِيءٌ، وَلَمْ يَقْتُلْ هَذَا الرَّجُلَ أَحَدٌ غَيْرِي، ثُمَّ قَصَّ عَلَى الْقَاضِي قِصَّتَهُ، فَأَمَرَ بِصُلْبِهِ. وَمَا كَادَ الْجَلَادُ يَضَعُ الْحَبْلَ فِي عُنُقِ الطَّبِيبِ، وَبِهِمْ بِصُلْبِهِ، حَتَّى أَسْرَعَ إِلَيْهِ الْخِطَّاطُ وَصَاحَ قَائِلاً: هَذَا الرَّجُلُ بَرِيءٌ، وَإِنَّمَا أَنَا وَحْدِي الْقَائِلُ. ثُمَّ قَصَّ عَلَى الْقَاضِي قِصَّتَهُ، فَرَأَى مِنَ الْحَزَمِ أَنْ يُؤَخَّرَ حُكْمُهُ قَلِيلًا وَعَجَبَ الْقَاضِي مِنْ شُجَاعَةِ التَّاجِرِ وَالطَّبِيبِ وَالْخِطَّاطِ» (الکیلانی، ۱۳۹۸: ۹).

به محض اینکه جلاد، طناب را در گردن تاجر گذاشت و قصد به دار کشیدن او را کرد، پزشک فوراً به طرف او شتافت و جدان او نپذیرفت که تاجر به خاطر او گرفتار شود، رو به جلاد فریاد زد: بترس از اینکه تاجر را بکشی، او بی‌گناه است و کسی جز من این مرد را نکشته است. سپس داستان‌ش را برای قاضی تعریف کرد و قاضی دستور به دار کشیدن او را داد و به محض اینکه جلاد طناب را در گردن پزشک قرار داد و قصد به دار کشیدن او را داد خیاط به طرف او شتافت و فریاد زد و گفت: این مرد بی‌گناه است و من به تنهایی قاتل هستم، سپس داستان‌ش را برای قاضی تعریف کرد و قاضی به خاطر دوراندیشی و حکمت بهتر دید که حکمش را اندکی به تاخیر بیندازد. قاضی از شجاعت بازرگان، پزشک و خیاط تعجب کرد.

حسن زاده هم در داستان نوش جان آقا بزه می‌خواهد فرهنگ دفاع از حقوق و عدالت را به کودک آموزش دهد:

« آقا برزو آمد دم در.... و نگاهم کرد و گفت: چیه؟ چی کار داری؟ گفتم شما که نمی‌توانید جلوی بزتان را بگیرید چرا بز می‌گیرید؟... با گریه گفتم چطور شده؟ بزت آمده سبزه عید ما را خورده. اگر من هم بیایم سبزه عید شما را بخورم خوشتان می‌آید؟» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۸).

حسن زاده در داستان نوش جان آقا بزه مسئولیت‌پذیری هم به کودک آموزش می‌دهد: «گفت مرد چند بار بگویم تکلیف این بز را روشن کن». (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۹).

حسن زاده در داستان دیو دیگ به سر، خرافه پرست نبودن، ترسو نبودن را به کودک آموزش می‌دهد:

«مردم این روستا خیلی ساده بودند، خیلی هم ترسو بودند، تا بود و نبود از دیو شاخ به سر و دیو کله گنده و دیوه های جورواجور می ترسیدند. اسم دیو که می آمد مثل برگ درخت می لرزیدند توی این روستا چوپانی زندگی می کرد به نام سمندر» (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۰)

کمک به دیگران در هنگام به وجود آمدن یک مشکل، نخندیدن و شادی نکردن به دیگران در هنگام مواجهه با مشکلات و حواس پرت نبودن به کودک تعلیم و آموزش می دهد:

«لطفاً به داستان من نخندید، می‌خواهم یک داستان خنده دار برایتان بگویم، شاید هم خیلی خنده دار نباشد...آها داستان خنده دار مت ولی داستان من که خنده دار نیست اصلاً خودتان بخوانید و بگوئید هست یا نیست؟ نزدیک های عید بود که آن اتفاق افتاد، کدام اتفاق، ببخشید من چیزم یعنی مامانم میگه، تو حواس پرتی داری می گوید تو سر به هوا هستی» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۳)

همچنین حسن زاده در داستان دیو دیگ به سر، به کودک ما می آموزد که نتیجه غفلت و بی توجهی چیزی جز دردسر و خرابکاری نیست و چه بسا ممکن است یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی را به همراه داشته باشد:

« بزبک از صدای نعره های شاگرد آهنگر بیشتر ترسید..... زنگوله‌ها، نعل اسب‌ها، قیچی‌ها و هرچه بود و نبود را به هم ریخت و حسابی خرابکاری کرد»

در داستان های دو نویسنده، رویکرد های آموزشی، اخلاقی و تربیتی یافت می‌شود که از اهداف اصلی نویسندگان می باشد و در موضوعات هم اشتراک هایی وجود دارد از جمله نحوه برخورد با مشکلات، رعایت قانون و مقررات و احترام به عرف و سنت های جامعه با این تفاوت که در داستان

های کامل‌الکیلانی بیشتر به فضیلت‌های نفسانی انسانی از جمله بخشندگی، صادق بودن و اجتناب نفس انسان از فریب دادن را به کودکان آموزش می‌دهد اما در داستان‌های حسن زاده علاوه بر اشاره به برخی از فضیلت‌های نفسانی، بیشتر به سنت‌ها و احترام‌ها اجتماعی و حق و حقوق دیگران را به کودک، آموزش می‌دهد.

رویکرد تفکر انتقادی

طنز نوعی انتقاد اجتماعی است که شامل تمام پدیده‌های اجتماعی، علل و پدیده‌های واپس ماندگی از قبیل انتقاد از حکومت ستمکار، طبقات گوناگون، آداب و رسوم، عقیده‌ها، خرافات، مشکلات سیاسی، تربیتی و فسادهای اجتماعی می‌شود» (زارعی، ۱۳۹۳: ۱۳). هدف از این رویکرد، اندیشیدن کودکان، پرورش روحیه پرسش‌گری و حس کنجکاوی است (علی میرزایی، ۱۳۹۶: ۲). به مانند آنچه در داستان حذاء الطنبوری کامل‌الکیلانی مشاهده می‌کنیم طننبوری، انسان خسیسی است که با جمع کردن مال و ثروت و خرج نکردن آن در طول زندگی خود و از دست دادن آنها، در نهایت به انسانی تبدیل می‌شود که اهل بخشش شده، کودک با مطالعه این داستان با دید انتقادی به آن می‌اندیشد و در ذهن خود می‌پرسد که چرا انسان باید این‌قدر خسیس باشد و این‌که این خساست برای وی چه مشکلاتی به وجود می‌آورد و بخشنده بودن چگونه است؟

«فَلَمَّا بَلَغَ الْحِذَاءُ، وَ حَانَ وَقْتُ الْاقْتِرَابِ، لَمْ يَسْتَطِيعِ الْحِذَاءُ صَبْرًا عَلَى تَرْكِ صَاحِبِهِ، وَأَبَى إِلَّا أَنْ يَعُودَ إِلَيْهِ مَرَّةً بَعْدَ الْخُرُوجِ لِيَذْكُرَهُ بِقَدِيمِ خِدْمَتِهِ وَ صُحْبَتِهِ، وَ صَادِقِ وُدِّهِ وَ عَشْرَتِهِ. وَ كَأَمَّا أَزَادَ الْحِذَاءُ أَنْ يَجْزِيَ صَاحِبَهُ - عَلَى غَدْرِهِ بِهِ - جَزَاءً صَارِمًا وَ يُلْقَى عَلَيْهِ دَرَسًا نَافِعًا لَا يُنْسَى عَلَى مَرِّ الْأَيَّامِ، كَانَ «الطَّنْبُورِيُّ» مُجِبُّ الْمَالِ حُبًّا عَظِيمًا، وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا إِذَا اضْطُرَّ إِلَى ذَلِكَ أَشَدَّ اضْطِرَارًا حَتَّى ذَاغَ صَيْتُهُ فِي الْبُخْلِ، وَ عَرَفَ أَمْرُهُ كُلُّ مَنْ فِي «بَغْدَادٍ».....» (الکیلانی، ۱۳۹۸: ۷)

وقتی کفش کهنه شد و زمان جدایی فرا رسید کفش نتوانست که ترک کردن دوستش را تحمل کند و نپذیرفت مگر اینکه پی در پی نزد او برگردد تا خدمت و دوست قدیمی اش و همنشین صادقش را به یاد او بیاورد. گویی کفش می‌خواست دوستش را به خاطر پیمان شکنی نسبت به او بیرحمانه مجازات کند و درس خوبی به او بدهد که با گذشت روزها فراموش نشود. طننبوری که خیلی مال دوست بود و چیزی از آن نمی‌بخشید، مگر اینکه واقعا مجبور می‌شد. تا اینکه آوازه اش در خساست پیچید و هر کس که در بغداد بود آن را می‌شناخت.

کامل‌الکیلانی در داستان دیگر خود به نام العرن‌دس اشاره می‌کند به این‌که بعضی از انسانهای امروزی، با اشتباه نمودن و سعی در برطرف نکردن منطقی و درست آن، برای دیگران مشکلاتی را به وجود می‌آورند. کودک با مطالعه این داستان با دید انتقادی خود بیان می‌کند که چرا اصلاً یک انسان باید اشتباه کند؟ و اگر هم مرتکب اشتباهی شد چرا از راه درست آن اشتباه را تصحیح نمی‌کند؟ چه بسا اشتباه توسط یک نفر، افراد دیگر را ورطه نابودی و تباهی بکشد و اینکه چرا انسان نباید صادق و راستگو باشد؟

«وَرَأَى الْحَيَّاطَ وَ زَوْجَهُ مَخْلًا بِالْعَرْنَدَسِ، فَخَافًا سُوءَ الْعَاقِبَةِ وَ فِكْرًا طَوِيلًا فِي وَسِيلَةٍ (أَي: حِيلَةٍ) يَتَخَلَّصَانِ بِهَا مِنْ هَذَا الْمَازِقِ «أَي الْمَضِيقِ» ثُمَّ قَرَّ رَأْيُهُمَا عَلَيَّانِ يَحْمِلَانِ جُنَّتَهُ، إِلَى طَبِيبٍ قَرِيبٍ مِنْ بَيْتِهِمَا. فَلَمَّا بَلَغَا بَيْتَ الطَّبِيبِ قَرَعَا بَابَهُ «أَي: نَقَرَهُ كِلَاهُمَا» فَتَنَزَّلَتْ إِلَيْهِمَا خَادِمٌ عَجُوزٌ، وَ سَأَلَتْهُمَا، عَمَّا يُرِيدَانِهِ ...» (کیلانی، ۱۳۹۸: ۷-۸).

خیاط و همسرش فکر کردند که با عرن‌دس چکار کنند، آنها از سرانجام بد می‌ترسیدند و برای فکر کردن یک راه حل خیلی فکر کردند، از این بحران رها شوند سپس تصمیم گرفتند جسدش را به نزد پزشکی که نزدیک خانه آنها بود ببرند و قتی به در خانه دکتر رسیدند هر دو نفر در زدند، خدمتگزار پیری نزد آنها آمد و از آنها پرسید چه می‌خواهند

فرهاد حسن زاده در داستان دیو دیگ به سر، به صورت انتقادی نحوه برخورد منطقی با موضوعات و مسائل و مشکلات را مطرح می‌کند و اینکه چرا ما باید اصلاً به وجود موجودی مثل دیو اعتقاد داشته باشیم؟ انسان امروزی نباید درگیر مسائل خرافاتی همچون دیو شود. باید ترس را کنار بگذارد و اینکه چرا هنگام برخورد با یک مشکل به صورت منطقی برخورد نمی‌کنیم؟

«بله دردسر از همین جا شروع شد. ناگهان دنیا جلوی چشم بزرگ تیره و تار شد. هر کاری می‌کرد سرش از دیگ بیرون نمی‌آمد، صدا زد: مع ... مع ... مع ... اینجا چقدر تاریک است من از تاریکی خوشم نمی‌آد، یکی به من کمک کند، یکی به دادم برسد، صدای که توی دیگ می‌پیچید، عجیب و ترسناک می‌شد...مردم این روستا خیلی ساده بودند، خیلی هم ترسو بودند، تا بود و نبود از دیو شاخ به سر و دیو کله گنده و دیوهای جورواجور می‌ترسیدند. اسم دیو که می‌آمد مثل برگ درخت می‌لرزیدند» (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۵).

در داستان دیگر حسن زاده، نوش جان آقا بزه، این فکر انتقادی را متذکر می‌شود که انسان‌ها با ثروت و مال اندوزی و عدم فرهنگ متناسب شهرنشینی به شهر کوچ می‌کنند. در واقع باید یک رابطه بین ثروت و فرهنگ پذیرش آن فرهنگ وجود داشته باشد، آدم‌ها اگر یک چیز دارند باید فرهنگ آن را نیز داشته باشند، گوسفند مخصوص روستا است نه شهر. روستا و شهر فرهنگ

خاص خود را دارند بز یک سمبل عید را از بین می برد و دختر آقا برزو که سبزه دوم را به آن پسر می دهد صلح و دوستی را برقرار می کند که خیلی از آدم بزرگ ها اهل این ماجرا نیستند. خانم آقا برزو با خوش اخلاقی با آقا احسان برخورد می کند در مقابل خود آقا برزو با بی اخلاقی و بی احترامی جواب آقا احسان را می دهد اصلا چرا ما انسانها اخلاق مداری را رعایت نمی کنیم؟ حواس پرتی چیز خوبی نیست و اینکه حواس پرتی باعث بی نظمی و دردسر می شود اصلا چرا انسان باید حواس پرت باشد؟

«زهره خانم گفت: این که نشد جواب آقا برزو، آخه مردم آزاری هم حدی داره این بز مایه دردسره، ببرش ده پیش بابات اینها شهر که جای حیوان داری نیست. حضرت عباسی ما بز می خواهیم چه کار؟ یاد جوانی هایت آفتادی؟ نرگس دست گذاشت رو صورتش و خندید، من هم خنده ام گرفته بود» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۴)

تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستان های حسن زاده است و در داستان های کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستان های حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستان های حسن زاده است و در داستان های کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستان های حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه

برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستان های حسن زاده است و در داستان های کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستان های حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستان های حسن زاده است و در داستان های کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستان های حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است.

نتیجه گیری

طنز برای کودکان به منظور سرگرمی، برای به چالش کشیدن، لذت بردن، خندیدن و یادگیری بعضی از مطالب در حیطه زندگی به کار می رود. آنچه که برای کودکان طنز محسوب می شود ممکن است برای بزرگسالان خنده آور نباشد. طنز کودک، همراه با تخیل و با واقعیت آمیخته شده است و پیوسته تخیل در طنز کودک بر واقعیت غلبه می کند و می توان برای آن قلمرو تعریف کرد. در داستان های مورد مطالعه از دو نویسنده؛ کامل الکیلانی نویسنده عربی، و فرهاد حسن زاده نویسنده فارسی، رسالت اصلی طنز کودک که بیان قلمرو طنز است را به خوبی انجام داده اند. به نظر می رسد کامل الکیلانی از صفت جان بخشیدن به اشیا در داستان طنزوری استفاده کرده «کفشها در خواب با طنزوری حرف می زنند» که این خود می تواند برای کودک لذت بخش و سرگرم کننده باشد در مقابل به نظر می رسد شیوه بیان، انتخاب کلمات، تصاویر داستان ها، انتخاب حیوان در داستان های فرهاد حسن زاده، به گونه ای است که زمینه را برای جذب هر چه بیشتر

کودک به مطالعه این کتاب فراهم می‌سازد. طبیعت کودکان به گونه‌ای است که به حیوانات علاقه‌مند هستند، حسن زاده از این امر به خوبی بهره برده است و با کمک یک حیوان «بز» در داستان‌های خود، داستان طنزآمیزی خلق کرده است و کودک با خواندن این داستان به خوبی سرگرم شده و از خواندن آن لذت می‌برد در حالی که کامل‌الکیلانی از این امر غافل مانده است. در دو داستان العرنس و نوش جون آقا بزه، شروع داستان با حواس پرتی است، دو نویسنده با کمک این ویژگی، صفت داستانی طنز آمیز خلق کرده‌اند. هر دو نویسنده در ابتدای داستانهای خود گره افکنی از قبیل: حرص و حواس پرتی در داستان «العرنس» و حواس پرتی در داستان «نوش جون آقا بزه» خسیس بودن در داستان «طنبوری» بازیگوشی در داستان «دیو دیگ به سر» را به وجود می‌آورند که در پایان هر چهار داستان این گره افکنی، مشکل حل شده و موضوع به خوبی و خوشی ختم به خیر می‌شود. کامل‌الکیلانی در داستانهای خود به خوبی توانسته مسائل اخلاقی - تربیتی را در قالب داستان طنزآمیز به تصویر بکشد و مفاهیمی همچون صداقت، خساست، را به صورت ملموس و عینی به منصف ظهور بگذارد البته حسن زاده هم در این زمینه عملکرد موفق آمیزی داشته است. کامل‌الکیلانی در داستان‌های خود بیشتر به مسائل و ویژگی‌ها و خصوصیات فردی و شخصی مثل خساست و صداقت می‌پردازد. در مقابل حسن زاده به صورت انتقادی در داستانهای خود به معضلات فرهنگی و اجتماعی جامعه «خرافه پرستی، عدم فرهنگ شهرنشینی» اشاره می‌کند به طور کلی می‌توان گفت که داستان‌های کامل‌الکیلانی برای کودکان در سنین بالاتر و یا حتی برای نوجوانان و جوانان مناسب‌تر است و در مقابل داستان‌های فرهاد حسن زاده برای کودکان در سنین پایین‌تر جذاب، دلنشین و مناسب می‌باشد.

منابع

- اصلانی، محمدرضا (۱۳۷۱) **فرهنگ و اصطلاحات واژگان طنز**، تهران، کاروان.
- المقالح، عبدالعزيز (۱۹۸۶) **الوجه الضائع دراسات فی ادب الطفل العربی**، بغداد، ط ۲.
- ایران زاده، نعمت اله، موسویان، انسیه (۱۳۹۱) بررسی شگردهای طنزپردازی در شعر کودک و نوجوان دهه ۸۰، **هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی**، جلد دوم، صص ۱۱۹-۱۴۲.
- باقریان بستان آباد، الهام (۱۳۸۷) **طنز در شعر، فصلنامه ادبیات فارسی سال چهارم**، شماره ۱۲، صص ۱۲۷-۱۴۴.
- پدرام، نگار (۱۳۸۳) **حرفهای طنزنویسان در مورد کودکان، کتاب ماه و کودک و نوجوان**، شماره ۸۶، صص ۱۰-۱۵.
- پولادی، کمال (۱۳۸۴) **بنیادهای ادبیات کودک**، چاپ اول، تهران، کاروان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- تسلیمی، سوسن (۱۳۸۸)، «**کفش های میرزا نوروز**»، تهران، نشر آفتاب.
- جلالی، مریم (۱۳۹۳) **قلمرو طنز در داستانهای کودک با تکیه بر داستانهای دهه ۸۰ در ایران برای گروه سنی الف**، ج، **نشریه نقد کتاب کودک**، شماره ۳، صص ۲۵۷-۲۶۴.

- چیت سازی، الهه (۱۳۸۷) تصحیح طنز، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۱۳۰-۱۳۱، صص ۳۲-۳۶.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۹) سازکارهای زبان شوخ طبعی، شماره ۲، فصلنامه پژوهشهای زبان و ادبیات تطبیقی، سال دوم، صص ۱۹-۴۰.
- حسام پور، سعید، دهقانیان، جواد، خاوری، صدیقه (۱۳۹۰) بررسی تکنیکهای طنز و مطایبه در آثار هوشنگ مرادی کرمانی، مجله علمی-پژوهشی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، سال دوم، شماره اول، صص ۶۱-۹۰.
- عبدالله، محمدحسن (۲۰۰۱) قصص الاطفال و مسرحهم، قاهره، دارقبا.
- حسن زاده، فرهاد (۱۳۹۲) نوش جون آقا بزه، تهران، دانش نگار.
- _____ (۱۳۸۸) دیو دیگ به سر، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- خدابین، مریم، میرحسینی، زهره، ابادری، زهرا (۱۳۹۵) طنز و شیوه های طنزپردازی در داستانهای کودک و نوجوان فرهاد حسن زاده، مجله علمی-پژوهشی، دانشگاه شیراز، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، صص ۵۳-۷۲.
- دیاب، مفتاح محمد (۱۹۹۵) مقدمه فی ثقافه و ادب اطفال، مصر الدار الدولیه، الطبعة الاول.
- رضائی بایندر، محمدرضا، احمدی، ثریا (۱۴۰۰) مبانی روانشناختی استفاده از طنز برای مخاطب کودک در برنامه ساز تلویزیون، فصلنامه علمی رسانه های دیداری و شنیداری، دوره شانزدهم، شماره ۱، پیاپی ۴۱، صص ۱۲۳-۱۴۸.
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۷۳) طنز چیست و طنز نویس کیست، نشریه قند پارسی، شماره ۷، صص ۱۳۹-۱۵۰.
- زارعی، بتول (۱۳۹۳) شیوه های طنزپردازی در آثار هوشنگ مرادی کرمانی و فرهاد حسن زاده و شهرام شفیع، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولیعصر رفسنجان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶) انواع ادبی، تهران، میترا.
- علی میرزایی، سمیرا، رضائی، حمید (۱۳۹۶). طنز در آثار منوچهر احترامی، هفتمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - بیرجند، اسفندماه، صص ۱-۸.
- عطاردی، الهه (۱۴۰۱). ویژگی و مفاهیم طنز برای مخاطب کودک در رسانه ها، فصلنامه علمی رسانه های دیداری و شنیداری، دوره شانزدهم، شماره ۱، پیاپی ۴۱، صص ۹۹-۱۲۲.
- علی احمدی، راضیه (۱۳۹۴). کارکردهای طنز در داستانهای کودکان عربی «گروه سنی ب، ج» پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه زابل.
- قاسمی پور، فاطمه (۱۳۹۸). همه چیز درباره فرهاد حسن زاده، شهرستان ادب، پرونده اختصاصی ادبیات کودک و نوجوان، ۲۳ اردیبهشت، ساعت ۲۳:۱۷.
- قاسمی پور، فاطمه، (۱۳۹۲). بررسی تکنیکهای طنز در ادبیات داستانی نوجوان دهه ۸۰، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۸). انواع ادبی در اروپا و ایران، پژوهش در نقد تطبیقی و مقایسه ای، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۹۹-۱۰۰، صص ۴۲-۶۹.
- کیلانی، کامل (۱۳۹۸). حذاء الطنبوری، تهران، دولت علم.
- _____ . العرنندس، تهران، دولت علم.

محمدی، محمد (۱۳۵۲). *ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام*. تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ. محمودی، بنفشه (۱۳۸۶). *طنز نیاز امروز کودکان است*، روزنامه همشهری، کد خبر ۲۵۰۶۸ دوشنبه ۴ تیرماه ساعت ۱۳:۲۶.

یزدانی، معصومه (۱۳۸۹). *ترجمه و تحلیل برخی از مضامین داستانهای کامل کیلانی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تربیت معلم سبزواری {چکیده}.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: زارع درنیانی عیسی، مرادی محمد، بررسی تطبیقی قلمرو طنز کودک در داستان‌های «حذاء الطنبوری و العرنس» از کامل الکیلانی و «دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه» از فرهاد حسن زاده، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۱۴۲-۱۲۱.